

عبدالوهاب شایق کشمیری

سعیده امان*

سرزمین کشمیر دارای تاریخ عالی‌شان و بسیار با ارزش زبان و ادب فارسی بوده است. هرچند زبان گفتاری کشمیر فارسی نبوده ولی فارسی نقش مهمی بر فرهنگ و ادب آن ایفا نموده است و از لحاظ معیار و مقدار در این زبان سرمایه وافی شعری و ادبی موجود است. این زبان امروز هم داستان‌های گرانقدر و پرشکوه ماضی خود را بازگو می‌کند. آثار شعرا و نویسندگان آن هم تصویر همان عصر را جلوه می‌دهد. احیای زبان فارسی در کشمیر بعد از ورود مسلمانان آغاز شده بود. اندک اندک اهالی این دیار در این زبان مهارت به دست آوردند و فارسی زبان علمی و ادبی گردید. هرچند زبان فارسی شاهد بازاری نشده، ولی خانقاه‌ها و دربار به هر جهت از این زبان سرپرستی نموده. بدین علت از این خطه دلپذیر همین نوع عالمان بی‌نظیر، شعرا و ادبایی رشد کردند که هرگز کمتر از عالمان و شعرا و ادبای ایرانی نبودند. شایق کشمیری یکی از شاعران است که در اینجا به اختصار درباره او سخن می‌گوییم.

شرح حال شایق عبدالوهاب

اسمش عبدالوهاب و تخلص او شایق بود. اسم پدرش پیر فیروزالدین بود، حدود سه قرن پیش نزد رود ولر که پیوسته از گندوچنه باندی پوره که در ایالت کشمیر واقع است در سال ۱۷۱۵ میلادی چشم به جهان گشود و در سال ۱۷۶۸ میلادی در همان دیار چشم از این جهان فرو بست. گروهی از عالمان و فاضلان سادات که همراه

* دانشیار زبان فارسی دانشگاه کلکتہ، کلکتہ.

حضرت امیرکبیر میر سید علی همدانی به کشمیر آمدند همینجا سکونت گرفتند. سید احمد قریشی در همان زمان در گندوچهنه کهویمامه اقامت نمود و با ایشان صوفی با کمال ملّا میر هم بودند. هردو در همان ده اقامت نمودند، ملّا میر صوفی به فرزند خود ملّا فیروز که پدر شایق بودند درس فارسی آموخت، ملّا فیروز بعد از تحصیل علوم حدیث و فقه از حج بیت الله هم سرفراز گردید و بعداً به منصب مفتی کشمیر فایز شدند در همان روزها میان اهل شیعیه و اهل سنت دعوی شدیدی جاری بوده و ملّا فیروز را شهید کردند، هنگام شهادت سنّ وی بیش از هفتاد سال بود. شایق آن را در مثنوی خود همین طور ذکر می کند:

فزون بود عمرش ز هفتاد سال چون ملّای فیروز گشته شهید

هنگام شهادت پدرش عبدالوهاب شایق چند ساله بوده است بر ما معلوم نیست، ولی حدس می توان زد که وی به سنّ بلوغ رسیده بود. شایق از بچگی بسیار ذهین و شریف الطبع بوده و درس عربی و فارسی را از پدر خود ملّا فیروز که عالم مذهبی نامور عهد محسوب می شد، تحصیل کرد، وی دارای صوم و صلوة بوده و از مطالعه قرآن پاک و احادیث شغف عمیق داشته و در زمینه مسائل شریعت مهارت تامّه داشت و به زودی شهرتش به مرزهای دورتر رسیده بود:

به طفلی چو مرغوب نواب شد از آن نام او عبد وهاب شد

شاعر مذکور، چشم و چراغ خانواده معروف پیر بوده است بدین سبب مردم به او رجوع می کردند. زندگی وی درویشانه بود وی در مسجد ده خود امامت می کردند و بعداً به عنوان شعرای درباری راجه سکه جیون جای گرفت و این دعوت توسط مولوی محمّد توفیق که ملک الشعرا دربار سکه جیون بوده گرفته شد از حیث ملک الشعرا مولوی محمّد توفیق از میان شعرای دربار جیون ملّ مقام بالایی داشت:

هم از ریشیان سعادت نشان هم از عالمان عمل افتران

ز شاهان به تقریب سازم بیان که تاریخ کشمیر یابم عیان

بعضی از تذکره نویسان بعد از غنی کشمیری او را بزرگترین شعرای کشمیر به حساب می آورند، ولی از حیث یک عالم دین، شاعر عمده و بزرگی با کمال شایق را کمتر می توان سراغ گرفت:

بدہ با من آن می کہ بخشد نشاط دہد این دل نیک را انبساط

بہ شایق چو بخشد نشاط آن شراب شدہ خاتمہ سنج نظم کتاب

شایق مثنوی بہ نام ریاض الاسلام را بہ فرمان سکہ جیون مل میان گروہ شاعران دیگر نوشتہ کہ مشتمل بر چہار جلد بودہ، ولی فقط دو جلد بہ صورت نسخہ قلمی دستیاب است. این مثنوی کہ بہ نام ریاض الاسلام راجع بہ احوال عالمان، صوفیان و اولیاء است و بدین جہت اہمیت خاصی دارد. شایق بزرگان دین و صوفیان عصر خود را در این تذکرہ بیان نمودہ است با این وجود از اہمیت ہمہ جہت آن انکار نباید کرد. در باب حضرت شیخ یعقوب صرفی جایی در رکن اول نوشتہ شدہ است:

”بقیہ داستان حضرت ایشان یعنی شیخ یعقوب صرفی کہ مرتبہ سیوم از کشمیر

بہ کعبہ رفتہ اند سرعت مراجعت فرمود، کتب معتبر آوردہ اند و شرح تصانیف

ایشان“.

چندتا اشعار نخستین مثنوی ہمین طور است:

ہزار و صد و سال ہفتاد و چار شد از ہجر پیغمبر کردگار

کہ این رکن اول بہ آخر رسید دوّم رکن از ریشیان سعید

ازین پس سیوم رکن سازم رقم خدایا تو توفیق بخش از کرم

کہ این نامہ ماند ز من روزگار کہ ذکری ست از اولیای کبار

بعداً تذکرہ ملاقات شیخ یعقوب صرفی بادشاہ طہماسب و خرقہ بغداد حضرت

امام ابوحنیفہ کوفی ہم ہست تاریخ تکمیل رکن اول ہمین طور درج است:

عجب نامہ دل پذیر آمدہ حکایات این بی نظیر آمدہ

ریاض الاسلام آمدہ نام این ہمین است تاریخ اتمام این

عبدالوہاب شایق را یک دیوان غزلیات ہم ہست در غزلیات وی اخلاق و عرفان جلوہ خاصی دارد. در زمینہ تاریخ گویی ہم تبحر داشت و در علوم تصوف، منطق و معمّاگویی ہم با کمال بود. جزیی از شاہنامہ کشمیر کہ بہ نام «ریاض الاسلام» معروف است راقم با چشم خود نگاہ کردہ است و ہمراہ آن دیوان غزلیات شایق ہم موجود است در آغاز دیوان شایق بسمہ اللہ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نوشتہ شدہ است. نخستین غزل دیوان این طور شروع می شود:

ای سنگدل ز حال غافل مشو خدا را تو شاه ملک حسنی رحمی بکن خدا را
 امروز نیست چون من کس دردمند و نالان ظالم ترخمی کن مظلوم بی‌نوا را
 از من چو رم نمودی آرام دل ربودی جور و ستم فزودی، رسم این بود شما را

در «رازه ترنگ شاهنامه کشمیر» شایق در ریاض‌الاسلام نوشته‌اند:

«سبب نظم کتاب مستطاب «ریاض‌الاسلام» و کیفیت مجلس شاعران راجه فلک
 کوکب احتشام و مشخص شدن نظم شاهنامه کشمیری و تعیین شاعران از روی
 «تواریخ رازه ترنگ»».

در آغاز مثنوی «ریاض‌الاسلام» به حضور سرور کائنات حضرت محمد ص نذرانه
 درود و سلام را با نهایت سلیقه‌مندی و عقیدت بیان نمود، حقیقت «معراج» را ذکر
 نمود. حضرت شرف‌الدین بلبل شاه، حضرت محبوب عالم، و خلفای وی حضرت شیخ
 یعقوب صرفی و جزء آن اولیای عالمان، صوفیان، اکابر دین مثل آنان را هم با غایت
 احترام و عقیدت تذکره نموده‌اند و در بغل خدمات دینی اکابران کشمیر و از احوال و
 افکار آنها به‌طور مفصل ذکر نموده است در جاهای مختلف از نمونه کلام آنها هم
 منقول ساخت. رکن اول راجع به ریاض‌الاسلام است، رکن دوم راجع به احوال صوفیان
 است. اینجا و آنجا حکایت‌های پندآموز به‌نثر هم نوشته شده است.

درباره تلاش قاتل شخصی به‌نام ملک سیف همین‌طور بیان می‌کند وی می‌نویسد:

«ملک‌الفراس است دریافت او را طلبانید و به‌او گفت این مرد را چرا کشته؟ او
 انکار نمود، بفرمود تا کارد از کمرش کشیدند، خون‌آلود بود آن مرد گفت که
 برای مهمانی به‌این کارد مرغی کشته‌ام، ملک کسان را به‌خانه‌اش فرستاد،
 تحقیق کردند نه مهمانی داشت نه مرغی کشته بود...»

در زمانه سلاطین چک برای شیعه سنی تذکر کرده‌اند:

«حکومت چکان در کشمیر جنت‌نظیر به‌منصبه ظهور جلوه‌گر گشت و کیفیت
 این اختلاف مذاهب اهل تشیع و ارباب سنت و جماعت محاربه نمودن، امرای
 سنی و شیعه با یکدیگر حقیقت نسل چکان».

شاعرات نامی کشمیر ملکه حبه خاتون که راجع به آن بیشتر معاصران و مؤرخان

خاموش‌اند شایق در اشعار خود تذکره نموده است:

چو بوده است خاتون حبه به نام یکی عارفه بود صاحب مقام
 کلامش به سوز و گداز آشنا همی داد با مرده خان از نوا
 دربارهٔ صفات جنت کشمیر بی نظیر شایق ابیات زیادی سروده است. اشعار او را
 ملاحظه بفرمایید:

مرا باز بوی بهار آمده شمیم سر کوی یار آمده
 دلم باز چون غنچه گل شگفت دماغم ز کیفیت مل شگفت
 نسیمی ز جنت وزیده دگر شمیمی مرا هوش برده ز سر
 شنو وصف کشمیر جنت سرشت که در چار فصل است روی بهشت
 همه سال باشد هوا معتدل نوای عنادل بجوشد ز دل
 بهارش بهار و خزان هم بهار بهار بهار است و خرّم بهار

مدح سرایی بهاریه کشمیر شایق گل‌ها، درختان، میوه‌ها، آبشارها، چشمه‌ها، دریاها و
 دیگر مناظر طبیعی را بیان نموده است. ابیات این طور است:

هزار و صد و سال هفتاد و چار شد از هجر پیغمبر کردگار

شایق نه فقط یک شاعر عمده‌ای بوده، بلکه یک محقق بلندپایه و مؤرخ صف اوّل
 نیز بود. به عنوان یک عارف هم شایق اهمیّت خاصی دارد و آن از نمونه نثر وی عیان
 است. شایق به علاوه محلّ «تعریف فی التّصوّف» و شرح و مواقف بر «شرح شمسّه
 منطق» را تألیف است.

شاعر دنبال سبک متقدّمین بوده است، به خصوص رودکی، فردوسی، عنصری،
 معزّی، ظهوری به شعرهای وی نفوذ وافی داشته‌اند. بعد از مطالعهٔ مثنوی شایق یاد
 فردوسی تازه می‌شود. وی مثنوی با عنوان «دربارهٔ کشمیریان» نوشته است. دربارهٔ رفتار
 و زبان (کشمیری) شایق عرض می‌کنند:

زبانی که دارند کشمیریان به توقیع و تجنیس دارد قران
 خیالات شان نازک است و لطیف نه هزل است جدّش بدان ای رفیق
 و لیکن به پیش سخن‌پروران که هستند در فرس صاحب زمان
 بود معنی بیت در اصطلاح بدینسان که گفتند اهل صلاح
 کلامیت موزون کند شاعرش در او قافیه باشد ای خورده بین
 که از قصّه موزون کند شاعرش که مضمون آن هست در خاطرش

چو بی‌قافیه هست موزون کلام نه‌نظم و نه نثر است ای ذی‌همام
به‌علاوه پیروی قدما شایق یک رنگ شیوای مخصوص خود هم دارد. به‌حق یکی از
خصوصیات شاعری انداز و فکر و در سخن‌سرایی این‌طور است:

به‌سودای عشقش برو سود کس همین مایهٔ اصل سود است و بس
به‌سودای دنیای دون دل میند گرفتار این دام باشی تو چند
شایق در احیای فرهنگ کشمیری نیز سعی فراوان کرده است و داستان‌های رسوم و
سنت محلی را به‌فارسی منظوم ساخته است. «یاون» یک داستان محلی کشمیر است، این
داستان او بسیار شهرت گرفته و مردمان اغلب هنگام ورود بهار و شادی آن را می‌خوانند:

روان گشته آن یاون پُرفتن به‌صد مکر و فن سوی آن برهم
به‌بت‌خانهٔ او رسید آن صنم که در کار زاهد کند یک دو دم
به‌خادم بگفت از سر انکسار که من همدم زاهد و نامدار
مرا نام آن یاون پُرفن است که حالم به‌شاه و گدا روشن است
منم فتنه‌انگیز آخر زمان ز من آفت و فتنه‌ها در جهان
همه عمر کردم تباه و گناه بود نامهام همچو گیسو سیاه
چه فتنه که در کشور انگیختم چه خون‌ها که از بی‌دلان ریختم
بسی عابدان را ز ربودم ز جای بسی سرکشان را فگندم ز پای
مرا در دل افکنده لطف اله که تائب شوم بعد ازین از گناه
چو جذب خدایم گریبان گرفت کنون درد من سوی درمان گرفت

این چندتا غزلیات و اشعارهای تغزل‌آمیز وی ملاحظه بفرمایید:

طیب درد دلم با دوا نشد مربوط سرم به‌صندل راحت فزا نشد مربوط
طبیعت تو بسی نازک و فغان پرزور از آن بگوش تو فریاد ما نشد مربوط
طریق عشق ترا بس که گرم بیمودم بسوخت خار ازین ره پیا نشد مربوط
طهارت ارنه به‌خون جگر کنی زاهد نماز تو به‌قبول خدا نشد مربوط

طناب مهر تو در گردن است شایق را

به‌سان ذره به‌مهر شما نشد مربوط

*

هان شمع بدست آر بکش آه درین راه شب تیره هوا تار نهان ماه درین راه
هرکس که زند چنگ به‌دامان ارادت چون سایهٔ رود از پس همراه درین راه

هرچند که ره قطع کنی گام نخست است بشمار گهی سال و گهی ماه درین راه
 هیهات تو کوری و عصایی به گفت نیست هشدار که هرگام بود چاه درین راه
 هرگاه سوی کاه رُبا می‌پردت چشم کن بال و پر خود ز بر کاه درین راه
 هشیاری تو باعث دوری ست ز دلدار
 شایق برو از خود گه و بی‌گاه درین راه

*

لا و آلا بخوان ز روی ولا لاچو گنجینه است و گنج الا
 لا و آلاست مجمع البحرین مده از چنگ لؤلؤی لالا
 لا و آلا که نفی و اثبات است لا کند نیست، زنده‌ات الا
 لا و آلا چو خصر راه تو شد کی برد دزد از گفت کالا
 لا که مقرض ماسوا آمد می‌برد جامه‌ای ز قد الا

لال از ذکر غیر شو شایق

قل هوآله بخوان ز روی ولا

*

فتاد از خوی او آتش به‌جانم نیست کس واقف

ز راز شمع با پروانه کی گردد مگس واقف

فراوان ناله دارد این دل صد چاک در راهش

کند فریاد هر دم هست از حالش جرس واقف

کلیات شایق مشتمل بر غزل و مثنوی است و در زمینه مثنوی‌گویی و غزل‌سرایی شایق در زمان خود از شاعران پیش‌رو به حساب می‌آید. میان شعرای هند مقامش از هیچ‌لحاظ از دیگران کمتر نیست. بنا به گفته شبلی نعمانی کمال اصلی شاعری واقع‌نگاری و اظهار جذبات انسانی است. وی هر قصه‌ای را که بیان می‌کند معلوم می‌شود که در آن از زبان خود حرف می‌زند. شایق بر زبان مهارت وافیه دارد و حقیقت‌واقعات را پیش چشم خود دارد و از تشبیهات و استعارات پیچیده صرف نظر می‌کند. شایق همان‌طور که در غزل‌سرایی مهارت و قدرت خود را جلوه داد همان‌طور در مثنوی هم کامران گردید. بر شاهنامه (تاریخ اسلام) و تواریخ عمومی دسترس فوق‌العاده‌ای دارد و در زمینه واقع‌نگاری نمونه بهترین جلوه داده است.

در غزلیات شایق حسّ درد و اندوه، رنج و غم و فراق و هجر به‌خوبی به‌نظر می‌آید. گاهی مثل حافظ ظاهرپرستی زاهدان و ملّاه را به‌فریب‌کاری تعبیر می‌کند و گاهی در تصوّرات ذات الهی غرق می‌شوند و گاهی در اندوه حُسن و عشق مجاز غوطه می‌خورد و عکّاس مناظر فطرت می‌شود. در غزلیات وی هم مضامین متصوّفانه وجود دارد و هم کیفیّات عرفان. چند غزلیات شایق به‌طور نمونه عرضه می‌شود:

تافت از من روی و با اغیار دارد التفات	شد چو گنج از من نهان با مار دارد التفات
تا کی از اغیار نالم زار، بی‌رحم است یار	همچو کاکل بی‌وفا با خار دارد التفات
ترک آن موی میان هندوی زلفت کی کند	کافر بدکیش با زَنّار دارد التفات
تو نداری رحم بر حال خراب بیدلان	خود طبیعت آخر به‌هر بیمار دارد التفات
تازه‌گویی می‌کند شایق چو پیرانِ کهن	نوجوانی او چو با اشعار دارد التفات

*

غریبم آن نگار بی‌وفا از حال من فارغ	به‌گلزار است گلِ خندان و از مرغ چمن فارغ
غبار کوی جانان را صبا از لطف گر آرد	شود از منتّ کحل‌الجواهر چشم من فارغ
غنیمت دان بهار نوجوانی کامرانی کن	شراب ارغوانی کش ز غم شو در چمن فارغ
غضب را لطف پندارد رضای یار می‌خواهد	بود شایق ز قهر و مهر آن پیمان شکن فارغ